

است. تمدن، اصل و نسب و سابقه و ریشه دارده این سابقه را سازندگان تمدن چهل نمی کنند بلکه آن را در گذشته می یابند و گذشتنگانی که این تمدن، آینده آنان بوده است. به اجمال کشف می کنند که در صدر یک تاریخ قرار دارند. اتفاقی نیست که برای اولین بار از زبان یک شاعر بزرگ شکست مارا در سن بزرگ شده و آغاز تاریخ غربی و مظهر و مثال شکست بردگی و استبداد در برابر آزادی و قانون تلقی شده است.



۲ - نمایشنامه صرف نظر از اینکه قوام و نظام یک نمایشنامه را دارد یا ندارد متضمن بعضی نکات غیر متعارف است. چنان که قوم و مردمی را که شناخته شده اند و ادب و دین و فرهنگ معلوم دارند متأدب و معتقد به ادب و عقاید یونانی معرفی می کنند. ایرانیان خود را بربر و زبان خود را بربری می خوانند و به صراحت می گویند که قصدشان و برزگ کردن آن بوده است. در نمایشنامه آمده است که آسپایی ها کلهوار اطاعت می کنند اما یونانی ها سر برده و پنده نیستند و پنده و پنده ندارند.

۳ - رؤیای اشیل پیش از آنکه رؤیای پیروزی غرب باشد، رؤیای شکست ایران و آنجا و شرق و تبدیل قدرت فرمی حکومت آن به سلطنت رسمی دنیوی است. در نمایشنامه، تمام غرب از تعرض شرق مصون مانده اما اشیل هیچ اشاراتی به سرگذشت و آینده آن نکرده است. شرق هم بر اثر خطای خود و جسارت به مقدسات یونانیان مجازات شده است. اشیل از اینکه بر سر آن مقدسات چه خواهد آمد چیزی نگفته است و نمی یابست بگوید. اما این معنی نباید در تعبیر رؤیای او مورد غفلت قرار گیرد. اندکی بعد افلاطون از غرق شدن آتلانتیس در دریای گفته است.

۴ - آنتیوان یا خوشحالی و خرسندی و بی خوفی و بیم نمایشنامه ایرانیان اشیل را تماشا کردند و شاید آن را تسلی بخش یافتند اما این نمایش، واجد اثر تهذیب و پالایشی که متقدمان آن را لازم و نتیجه تراژدی می دانستند نبوده است و شاید میل به دروغ و غرور را در تماشاگران تقویت کرده باشد. وقتی گفته شد که ایرانیان رؤیای شاعر بوده است، آسان تر این بود که گفته شود اشیل دروغ گفته و تاریخ را جعل کرده ولی می دانیم که شاعر چون به احکام خیری کاری ندارد، سخنش وری راست و دروغ است. اگر می گویند نمایشنامه ایرانیان یکسره خیر و اخبار است. در مورد صورت ظاهر سخن حق یا شاعرت اما در حقیقت خیر نیست و با ملاک صحت و کذب در مورد آن حکم نمی شود.

برای ما که در دوران تجدید فکری هستیم و لغت اروپا و غرب را از مودمانیم شنیدیم معانی و الفاظی مانند «اروپای آزاده» و «شرق گله پرور» یک امر عادی است. یعنی ما عادت کردیم که اروپا و غرب را مقابل آسیا و شرق بگذارند و لولی را مرکز آزادی و دیگری را جهان استبداد بخوانند. به این قبیل اقوال اعتراض هم نمی توان کرد زیرا به اعتراضی

پس می دهند و می پرسند مگر بزرگترین و پایدارترین دموکراسی ها در غرب نیست و مگر بیشتر حکومت های آسیایی استبدادی نیستند ولی نمایشنامه ایرانیان، ۲ هزار و ۵۰۰ سال پیش تر نوشته شده است. در آن زمان، اروپا تازه در حال قوام یافتن بود و شاید بتوان گفت که با دید و رؤیای اشیل، اروپا ساخته شد یعنی اگر چنین رؤیایی نمی بود، اروپا از کجا به وجود می آمد؟ اروپا در اثر اشیل از میثولوژی یونانی بیرون آمد و تاریخش شد. نویسنده گان دوره جدید و بنیانگذاران تجدید اصل و آغاز تاریخ و فرهنگ خود را در آثار یونانیان می جستند. بوسونه، نویسنده کتاب «گفتاری درباره تاریخ جهان» نه فقط در نمایشنامه اشیل بلکه در اپیلاد و لودیسه هومر هم نفرت یونانی از ایرانی را می دیده است. گویی «این نفرت از همان آغاز پدید آمده و جزء طبیعت یونان شده بود. یکی از چیزهایی که شعر هومر را محبوب یونانیان کرده این بود که وی آواز پیروزی ها و برتری های یونان بر آسیا را می سرود. در سوی آسیا ونوس بود یعنی لذت و عشق های جنون آمیز و زن هفتی و در سوی یونان، یونون (Juno) بود یعنی وقار و مناعت همراه با عشق زناشویی و مکر بود یا

فصاحت بیان و زوینتر بود یا خرد سیاسی. در سوی آسیا مریخ سلحشور و خشن قرار داشت یعنی نماینده جنگی که با خشم انجام می گرفت اما در سوی یونان پالاس قرار داشت یعنی هنر رزم و دلاوری زیر فرمان عقل و هوشمندی. (۳) در این راه بوسونه تنها نیست بلکه بیشتر نویسندگان و مورخان اروپایی دوره جدید نظیر سخنان بوسونه را تکرار کرده اند و بنابراین دیگر نمی توان این اظهار نظر ها را به سلیقه ها و حب و بغض های شخصی نویسندگان نسبت داد بلکه یک اصل انسانی، درک که آنها را راه می برده و همه را در مورد آغاز تاریخ غربی همدستان کرده است. گویی عینکی روی چشم همه آنها گذاشته شده بود که با آن، صورت غربی و آغاز تاریخ غربی را می دیدند. به عبارت دیگر لازم بود که غربیان و چون تاریخ خود را در برابر شرق و آسیا می یافتند، این پیش و نیاز مندی، صفت اتفاقی اروپا نبوده است.

اروپا یک مفهوم تاریخی و فرهنگی است که با یونان و رؤیای یونانی آغاز شده و تعبیر این رؤیای ۲ هزار و ۵۰۰ سال طول کشیده است. درست است که وقتی اشیل پیروزی اروپا و از هم پاشیدگی آسیا را میداد آن در اوج شکوه و علم و فرهنگ بود اما به سوی غلبه بر شرق نمی رفت بلکه در دوران پاپایی تاریخ خود بود و زمانی چندان نگذشت که در نقشه جهان آن روز که رنگ و بالاخره بیرنگ شد تا آنجا که اروپاییان قرون وسطی بیشتر از طریق جهان اسلام با علم و فلسفه یونانیان تماس پیدا کردند. درست است که تاریخ اروپا از یونان آغاز می شود اما این تاریخ صرف سیر و بسط یونانیت نیست. رنسانس هم در یونان واقع نشد مگر این تاریخ اروپا هر چه بود تعبیر رؤیای یونانیان بود. رؤیای

به طور کلی و مخصوصاً رؤیاهای تاریخی عیناً متحقق نمی شود و مثل همه رؤیاهای دیگر مجموعه علائمی است که باید تعبیر شود ولی عناصری از رؤیای که در پایان صورت تحقق پیدا می کند معمولاً از آغاز در رؤیا وجود دارد و همین عناصر است که در حقیقت، مقوم ذات رؤیای و تاریخ بر آمده از آن است. غرب از ابتدا خود را آینه هنر و فلسفه، از استبداد آزادی می دیده و شأن و نقش خود را دفاع از آزادی و مقابله با استبداد و خشونت می دانسته است. آیا در این تلقی دروغ نمی گفته یا فریب نخورده است؟ دروغ چیست؟ وقتی کسی از چیزی و کاری خبر ندارد و در مقام گزارش، خلاف آنچه می داند می گوید، او را دروغ و غبی می خوانند ولی غرب که خود را آزاد و شریک را برده می خواند، هر دو را با همین اوصاف می شناسد. این گفتارها در ک و در یافت قرب از خود و از دیگران است و نه فقط آنها را باور دارد بلکه گفتارش عنصر مهمی در قوام جهان جدید و متجدد شده است. ولی آیا اشیل هم نمی دانسته که آنچه او می نویسد تاریخ نیست یا تاریخ دروغین است؟

اشیل اگر قصد تاریخ نویسی داشت می توانستیم او را دروغگو بخوانیم (در مورد هرودوت مشکل است که دروغگویش ندانیم) ولی اشیل شاعری کرده و در شعر او خود آگاهی غربی آغاز شده است. من گاهی فکر می کنم که اگر «ایرانیان» یک نمایشنامه حقیقی و در عین تراژدی های بزرگ نباشد یک اثر عادی و معمولی هم نیست بلکه اشیل هم مثل آرش کمانگیر که جان خود را در تیر گذاشت و به سوی مرز توران پرتاب کرد شعر جان خود را سرود. او در زمره یونانیان بزرگی بود که می یابست راه آموز مرز گذاری شرق و غرب را شناسد. آیا به نظر تان عجیب نمی رسد که یک شاعر بزرگ حتی در پایان عمر، خود را یک سرباز و جنگاور بشناسد و در شعری که روی سنگ قبرش حک شده است به جای اینکه بگوید اینجا گور شاعر «اورستیا» و «پرومته در پند» است چنین بسراید: «در زیر این سنگ اشیل خفته است مردی که دلاوری های او را داشت مارا تون یا

ایرانیان بلند گیسو که آنچه را و نیک می شناسند باز نتوانند گفت ولی این درست نیست. سرباز دلاور جنگ های مارا تون و سالامیس یا شعر خود کاری کرد که هرگز در صحنه نبرد از میده انجام دادش بر نمی آمد. او شعر آغاز تاریخ غربی را سرود اکنون بهتر است بگوییم اشیل کسی بوده است که در رؤیای شاعرانه خود، یونان را عین آزادی و شایسته پیروزی می دیده و ایران را مظهر بردگی و مستحق شکست می دانسته است. این یک بینش و اعتقاد است. بینش و اعتقادی که ۲ هزار سال پوشیده و مسکوت مانده تا عصر جدید فرارسد و آن را باز یابد و به آن تمسک جوید و بینش جدید خود را با آن موجه کند.

پانویس ها: ۱ - مقدمه کورس بر ترجمه فکالیسی مجموعه آثار بوسونه، تهران، ۱۳۲۲ ۲ - امیر مهدی بدیع، یونانیان و برهادران، ترجمه مرتضی تقی پور، ص ۱۵ ۳ - بوسونه گفتار در تاریخ، به نقل از امیر مهدی بدیع، یونانیان و برهادران، ترجمه مرتضی تقی پور، ص ۲۲

محمد اقلی

این آیدی در مقاله مقدم وجودی و تاریخی تکنولوژی بر علم، به ارائه و بسط این نظریه می پردازد که تکنولوژی به معنای مهم و مبرهنه هم از نظر وجودی (یا تکنولوژیک) هم از نظر تاریخی بر علم تقدم دارد. او در مقاله منور قصد دارد که از لحاظ فلسفی، میان علم و تکنولوژی را بر چینه تر کند و برای بر عسر دین مقصود است. آن کند که چرا تقدم وجودی تلخی تکنولوژی، شرط امکان علم است. آیدی بحث خود را به سه مرحله تقسیم می کند. در مرحله نخست به توضیح نظرهای می پردازد که معتقد است نظر به منظر و غالب در مورد نسبت میان علم و تکنولوژی است. او این نظریه را تفسیر «اینتیلیستی» می نامد. در مرحله دوم، به نظر به مختار خود می پردازد که خود را در رسیدن به آن مدبرین ملتزمی هایدگر و لین و پارتی می شناسد. این فلسفی را مدیون مارتین هایدگر هستم که می توان گفت واضح و سلیقه مند شده معنی است که به فلسفه تکنولوژی برای قرن بیستم شهرت یافته و کسی است که به صریح ترین وجه ممکن در مورد تقدم وجودی تکنولوژی بر علم استدلال کرده است. بدین تلخی را مدیون مجموعه عظیم آثار لین و پارت هستم کسی که ما را به این امر آگاه ساخته که طی آفرین فلسفی مملکتی تکنولوژیک رخ داده که تقدم بر بنیادش علم جدید و زمینه ساز آن در دوره رنسانس و سراسر دوره روشنگری بوده است.



# علم همی اندیشید

نسبت علم و تفکر  
در اندیشه هارتس هایدگر

آیسی در بر لبی همه قول خودش «تفسیر  
فانتازیستی» دیده گاه مگر با هستی را چه منته  
ترکیب بصیرت‌های مگر این هایدگر و این وایت  
از آنکه من کند به عقیده او مومنی که هایدگر در  
سخن‌های خود با عنوان «پوشش از تکنولوژی» اتخاذ  
می‌کند مومنی است که در آن او هایدگر را به تقدم  
وجودی (یا تکنولوژیک) - زلی نه تریخی تکنولوژی  
بر علم استدلال می‌کند. به نظر فن آیدی هایدگر  
معتقد است که تکنولوژی همواره مبنای آنچه در  
تجرب علم خولده می‌شود بوده است. او بر می‌نماید  
نظر خود مبنی بر اینکه هایدگر نظر به متعارف (تفسیر  
ایندالیستی) را متکوس می‌کنند قولی را از هایدگر

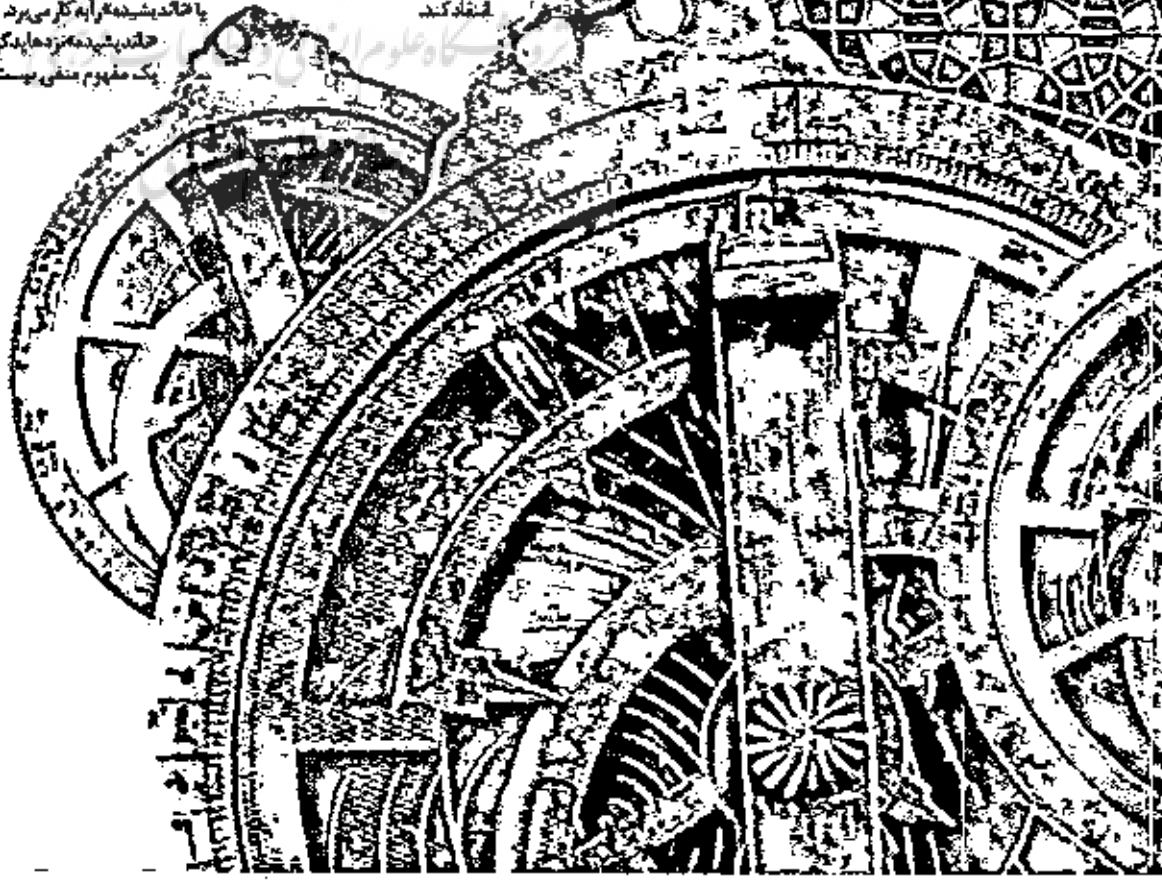
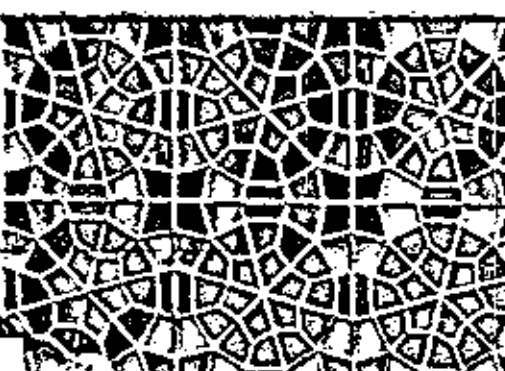
می‌آورد آیدی عقیده وایت را نیز به همین سوال ذکر  
می‌کند و در نهایت چنین می‌گوید «چنانچه ادعای  
هایدگر را در از تسلط یا تقدم وجودی تکنولوژی با  
ادعای وایت مبنی بر وقوع انقلاب تکنولوژیک  
درست قبل از شروع دوره تاریخی جدید» از کیه  
کسیب تر یا نظریه این مقاله تقدم وجودی و تریخی  
تکنولوژی بر علم حاصل می‌شود. پیش از این  
به نظر فن آیدی هر سوره از تباط علم و تکنولوژی  
نمی‌پردازیم. نگارنده از دیدگاهی مغفوت به مسئله  
نگاه می‌کند و تصور نمی‌کند که آیدی با آن مخالف  
باشند از دیدگاهی که تقدم و تأخر تفکر علمی و  
تفکر تکنولوژیک بحثی فرعی (ثوری) می‌شود و  
همه تفاوت‌های آنها در بر تو یک امر مشترک دیده  
می‌شود دیدگاه مورد نظر این است که تفکر علمی  
و تکنولوژیک هر دو با انسان به همه تفاوت‌هایی  
که دارند وجودی از تفکر متفکر یکی هستند  
این دو وجه تفکر در یک تفکر ریشه دارند  
اندیشه متفکر یکی چیزی است که آنها  
را به هم نزدیک می‌کند هستی خود  
را از هر دو تفکر می‌پوشاند آنها  
آنها هستی را از آموش می‌کنند  
در اینجا پیش از این به بحث  
از رابطه مبدل تفکر علمی و  
تکنولوژیک نمی‌پردازیم و بحث  
را در باره «تفکر علمی» متمرکز  
می‌کنیم  
پیش از هر چیز اگر تفکر را  
به معنای هایدگری بفهمیم  
عبارت «تفکر علمی» عبارتی  
متناقص است زیرا به عقیده  
هایدگر «علم تفکر نمی‌کند»  
هایدگر با این سخن تکان دهنده  
تقدم دارد هم فاصله‌ای که تفکر  
را از علم جدا می‌کند نشان  
دهد و هم از بنیای علم که  
متفکر یکی است  
استناد کند

از جمله انتقادات اساسی هایدگر از علم این است  
که تفکر علمی ممکن است بتواند به هر سستی و با  
حقت گنشنه خود را گزاش کند اما هرگز نمی‌تواند  
بر چشمه خود را درک کند. در تفکر علمی هیچ‌چیز  
هر وجه دیگری از تفکر متفکر یکی چیزی پوشیده  
می‌ماند که خود آن تفکر قادر به درک آن نیست. تفکر  
علمی نمی‌تواند به نقد پوشیده بپردازد بلکه هر طریق  
تاریخ ما هرگز نمی‌توانیم بفهمیم که تاریخ چیست  
همان طریقی که یک ریاضی دان نمی‌تواند از طریق ریاضی  
تربیتی به وسیله علم خودش با قواعد ریاضی نشان  
دهد که ریاضیات چیست. حقیقت و ماهیت علم و  
علم (تاریخ) حتی شمر زبان، طبیعت، انسان، خدا  
برای خود علم نیست. ترس نا پذیر نیست حقیقت این  
قلمروها مسئله مورد توجه تفکر است همان طوری که  
علوم از راه علوم راهی به این حقیقت ندارند باید گفت  
که علوم تفکر نیستند «بنابر این یکی از مهم‌ترین  
کشتی‌های علم وقتی آشکار می‌شود که می‌بینیم علم  
غریب موضوع خود ساکت است در هیچ علمی از علوم  
مدرن ذات و ماهیت علم مطرح نمی‌شود علم فیزیک  
از آن حیث که علم فیزیک است به هیچ وجه در باب  
موضوع فیزیک بحث نمی‌کند هر چه در علم فیزیک  
طرح شود در زمره مسائل فیزیک است و این مسائل  
به زبان فیزیک بیان می‌شود پس ذات و ماهیت علم  
فیزیک متعلق بحث و مورد نظر فیزیک‌دان نمی‌تواند  
قرای گیر مابین حکم در مورد قبولی هم صادق است  
به طوری که حقیقت و گوهر قبولی و به عنوان علم  
نظری زبان و ادبیات هرگز نمی‌تواند مورد رسیدگی  
باشند مابین قبولی و قرای گیرد هیچ علمی صرفاً با  
توسل به وسایل و روش‌هایی که در طرح و حل مسائل  
جاری هرگز نمی‌تواند و صلاحیت ندارد که معرف ذات  
و ماهیت خود باشد به عبارت دیگر می‌توان گفت که  
علم جدید هر باب ماهیت خود ساکت است و طبیعت  
را نیز در وجود حقیقی آن نمی‌تواند در بر گیرد در  
واقع علم طبیعت را از آن حیث که مورد و متعلق آن  
است می‌شناسد و به بی به طبیعت از آن جهت که در  
ساحات علمی همگنی باز نموده می‌شود علم می‌یابد و  
از آن نظر که طبیعت باطنی حله یا بی واسطه می‌حواس  
مادر می‌یابد علم حاصل می‌شود به هر حال هایدگر  
معتقد است که آنچه بودن چیزی چیز نحوه ظهور و  
آشکار شدن طبیعت نیست و باز نمایی علمی «حضور  
اینکه تدبیر یا جدید باشد» چون محدود به حدود آنچه  
بودن است نمی‌تواند محیط بر نفس الامر باشد و آن را  
در بر گیرد هایدگر در اینجا اصطلاح «مجاذباتی»  
با هایدگر پوشیده را به کار می‌برد  
هایدگر پوشیده از هایدگر  
یک مفهوم منفی نیست

بلکه معنای اصلی دارد نقد پوشیده چیزی نیست  
که آن را در مست متفکر یکی توصیف نمایند یا  
فرزنده از اندیشه می‌خوانند نقد پوشیده به حقیقت  
و ذات تفکر متفکر یکی و از اینجا به تمام وجه این  
تفکر تعلق دارد در تفکر فلسفی و تکنولوژیک نیز  
نقد پوشیده وجود دارد در متفکر یکی همواره چیزی  
پوشیده و نقد پوشیده باقی می‌ماند که خود متفکر یکی  
قادر به درک آن نیست اینجاست که هایدگر پای  
تفکر «را به میان می‌کشد و رسالت اندیشیدن به  
این نقد پوشیده را به گردن آن می‌گذارد تفکر باید  
به حدود تفکر علمی بیندیشد اما مهم ترین انتقاد  
هایدگر از تفکر علمی این است که تفکر بر بر بند  
متفکر یکی گرفتار آمده است لذا هستی را فراموش  
کرده و صرفاً به موجودات می‌پردازد تفکر علمی  
نه تنها راهی به هستی ندارد بلکه درک حسی از  
موجودات هم ندارد

علوم و معنایی که این علوم بر آن مبتنی شده تفکر  
نمی‌کنند در س‌های معروف به «چیزی چیزی تفکر  
خوانده می‌شود» نمایانگر تحولی در تفکر هایدگر  
در باره هستی است و در عین حال نشان می‌دهند که  
چیز او تفکر علمی را تفکر به معنای دقیق کلمه  
نمی‌داند علم موجودات را توصیف می‌کند روابط  
میان آنها را توضیح می‌دهد و قوانین نهفته در آنها  
را می‌یابد اما هرگز به مسئله هستی نمی‌اندیشد و از  
آن نمی‌پرسد. آن هیچ تصویری از بودن ندارد میان  
هستی با موجودات هیچ تعاقب قائل نمی‌شود و از  
این مطلب غافل است که تا زمانی که ما به هستی  
ننشینیم هرگز فهم درستی از موجودات هم  
تخراجهام داشت تفاوت میان هستی و موجودات  
اولین قدمی است که متفکر باید بردارد در حالی  
که درست همین تفاوت از نظر علم مدرن دور مانده  
است امروز دیگر کسی به هستی نمی‌اندیشد بلکه  
همه به موجودات توجه می‌کنند هایدگر نجست با  
تم تک به فلسفه و تفکر فلسفی به نقادی تفکر علمی  
پرداخت و معتقد بود که تفکر علمی نمی‌تواند به شعر  
سر چشمه و حدود خود را درک کند اما فلسفه به ما  
فهمانی می‌دهد تا محدودیت‌های علوم و فزنان تفکر  
علمی را درک کنیم بعدها فلسفه هم در نظر هایدگر  
متأخر و نسوای از تفکر متفکر یکی و از این جهت  
همانند تفکر علمی نیست شعر دورانی که هایدگر  
کارش را آغاز کرد در ایش‌های فلسفی اصلی در آلمان  
علیه بوده از جمله نوگفتار، مانی‌الیست‌ها  
پروانشناسی و فیلسوفان زندگی. در آن زمان  
نوگفتار از هر گونه تفکر و بحث در باره مسئله هستی  
پرهیز می‌کردند هایدگر آنها را کسانی می‌دانست که  
طرح مسئله هستی را تا حد تفکر متفکر یکی تنزل  
دادند البته این مسئله پیش‌های طولانی در تاریخ  
متفکر یکی داشت علم در واقع همان موجودات‌شناسی  
است فیزیک به معنای پرماختن به موجودات نقطه  
آغاز کار لسطو بود علم ادعا می‌کند که چیزی ظهور  
ناشناخته است و آن را در جستجوی جوی صفات و  
بهرامش موجودات می‌یابد اما مهم‌ترین امر ناشناخته  
هستی است «چه این با آن موجود» هایدگر تفکر یکی  
را که صرفاً توجه موجودات و صفات آنهاست فزیک  
نمی‌داند و تفکر یکی را که به هستی توجه کند و آن را  
مورد بحث دهد هستی‌شناسه خوانند است

روش علمی‌ای که پاسخ را می‌جوید آنتیک است  
علوم تجربی و طبیعی و نیز شاخه‌های علوم انسانی  
و اجتماعی از نظر هایدگر گرفتار تفکر آنتیک  
هستند تفکر در بر موجودات یا حتی هستی  
موجودات تفکر نیست تفکر فقط اندیشیدن  
به هستی است هستی‌شناسی همواره در خطر  
در افتادن به ورطه پژوهش آنتیک یعنی توجه  
صرفی به موجودات است. لذا هایدگر معتقد بود  
که رسالت تفکر اندیشیدن به هستی است اگر بنا  
باشند که چنین کنیم باید زبانی تازه را به کار ببریم  
زبان، واژه‌ها و اصطلاح‌های علمی، هرگز ممکن و  
توقافی درک مبدلی خود علم را ندارند زیرا چنین  
فرکی مستلزم فهمی از هستی نیست به زبان علم  
نمی‌توانیم به هستی بپردازیم



مجله فلسفه و تفکر  
شماره ۱۰  
تابستان ۱۳۸۵